

برپدای از گفت وگو با محمد محمدعلی به بهانه درگذشت این

نویسنده

اسیر نوشتنم و از این اسارت خرسند



محمد محمدعلی که چند روز پیش از دنیا رفت، از خیل نویسندگان و هنرمندان مهاجرت کرده از ایران بود. او در غربت گرد و گویا قرار است در خاک غریب هم دفنش کنند. محمدعلی را از آن دسته از نویسندگان می دانند که همواره نسبت به مسائل اجتماعی جامعه اش دغدغه مند بوده است. او خیلی زود داستان نویسی را آغاز کرد و نخستین جایزه اش را در سال ۱۳۳۲، وقتی هنوز دانش آموز دبیرستان بود گرفت. سال ۱۳۷۷ دیپلم افتخار بیست سال داستان نویسی ایران را از وزیر وقت ارشاد گرفت و سال ۱۳۸۱ برنده جایزه بهترین رمان سال جایزه یلدا برای رمان، «رهنه در باد، شد. او پس از مهاجرت هم فعال بود و آثاری را نیز پس از سکونت در کانادا منتشر کرد. مجله آزما در آبان ۱۳۹۷ گفت وگویی با او را منتشر کرده که آنچه در ادامه می آید گزیده و بخش هایی از دو پرسش از آن گفت وگو است.

● خیلی ها جدا شدن از سرزمین مادری و دور شدن از مردمی را که مخاطبان اصلی هنرمند هستند موجب افول خلاقیت هنری می دانند.

به عنوان یک نویسنده مهاجر در این باره چه نظری دارید؟

به نظر من آنچه یک نویسنده مهاجر را از پی امی اندازد نفسی مهاجرت نیست، بلکه عوارض تششت فکری و بغض های در گلو مانده اش است. بعد از آن مشکل پیدا کردن کار و ندانستن زبان است که اگر قید فرا گرفتن زبان در حد عالی را هم بزنند، حداقل قادر خواهد بود پس از یکی دو سال مشغولیات، عشق ورزی خود را بار دیگر مهیا کند. در مجموع مهاجرت برای بعضی از نویسندگان خوب و سازنده بوده و برای بعضی ها متوسط و برای بعضی ها اقتضاح. آدم یاد مهاجرت جمعی شعرا و نویسندگان عصر پادشاهان صفوی می افتد به هند که به ایجاد سبک هندی در شعر منجر شد، البته بعد از یکی دو قرن. غم نان بسیاری از نویسندگان مهاجر را به ویژه در دهه اول انقلاب از خواندن آثار فارسی و نوشتن مستمر دور نگه داشت و طبعاً این گرفتاری ها روی نوشته شان هم اثر منفی گذاشت تا آنکه با اینترنت مانوس شدند. وبسایت ها و وبلاگ های متعدد برای بعضی ها سازنده بوده است. یادمان باشد که در ادبیات ما داستان نویسی، به ویژه رمان نویسی در مقایسه با شعر کهن فارسی، هنری بسیار نوپاست. واقعیت این است که هم در داخل امکان رشد نداریم و هم در خارج بیشتر از این نمی توانیم تلاش کنیم. مگر آنکه در داخل از قید و بند سانسور خلاص شویم و چشم بدوزیم به مترجمان آشنا به زبان مبدا و مقصد که چه بسا آرام از راه برسند. مشکلات اقتصادی و فرهنگی در ایران مطالعه را از رونق انداخته است. رغبت نداشتن به خواندن کتاب در بین سطوح مختلف مردم خیلی چشمگیر است. دشواری نشر و پخش هم مزید بر علت است. نقطه ثقل این نقصان نحوه برخورد مسئولان آموزش و پرورش با کودکان دبستانی و دبیرستانی است که روی نهاده پنه کردن فرهنگ کتاب خوانی سرمایه گذاری نمی کنند.

● چرا باید بنویسیم؟

از نظر من نویسندگی نوعی عشق ورزی است. البته بعضی ها هم عقیده دارند که برای نویسنده شدن نیاز به عشق و عاشقی نیست و کافی است که تعلیم ببینیم و ابزار لازم را داشته باشیم و با کار مستمر به آنچه می خواهیم برسیم. اما من این طور فکر نمی کنم. اغلب نویسنده ها مثل آدم های معمولی زندگی می کنند. صاحب زن و بچه و خانه و خانواده هستند. با این تفاوت که آن ها هم مثل مجموعه دارهای حرفه ای به چیزی عشق می ورزند. به محض فراغت می روند به سراغش و سر در دامنش می گذارند. اغلب در مرحله اول، هنگام شکل گیری داستان، بیشتر از آنکه برای خوانده شدن بنویسند. برای خودشان می نویسند. نفس نوشتن و سیگار کشیدن و لایه لایش چای خوردن و نوشتن و قهوه نوشیدن و نوشتن و... برای من بالاترین لذت ها را در بر دارد. طی سه سال کارمندی، روزی چهار ساعت خوابیدم. بیشتر اوقات فراغتم را حوالی خانه و خانواده به عشق نوشتن سپری کردم. مثل خیلی های دیگر گاهی درامد نسبتاً خوبی داشتمه ام و گاهی هم نه. نوشتن را معشوقی می دانم که گاهی لبخند می زند و گاهی اخم می کند. مثل زن اثیری سحر و افسونی دارد که مرا می نشاندن سر جایی که دوست دارم بنشینم. اسیرش هستم و به این اسارت خرسندم.

زین قدیر

علیرضا حیدری/مدرس ویراستاری

● **ناوبراسته**✖

چهار روز پیش برای اولین بار در یزد شاهد انجام پیچیده ترین جراحی تومور مغزی کشور برای خارج کردن یک تومور ۳۰ کیلویی از مغز یک دختر ۱۳ ساله تفتی در استان یزد بودیم.

● **ویراسته**✔

چهار روز پیش برای اولین بار در یزد پیچیده ترین جراحی تومور مغزی کشور انجام شد. در این جراحی، تومور ۳۰ کیلویی از مغز یک دختر ۱۳ ساله تفتی خارج شد.

📌 **نکته**

جمله های بلند را به جمله های کوتاه تقسیم کنیم.

#زین_قدیر_پارسی

شهریار

شماره ۳۳۳
۲۸ شهریور ۱۴۰۲
۳ رجب الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۳۸

۱۰



فرهنگ و ادبیات

هم زمان با سالگرد شهادت احمدشاه مسعود، شاعران ایران و افغانستان برای شعرخوانی گرد هم آمدند

جغرافیای معنوی ماست پارسی*



عکسی منحصربه فرد از احمدشاه مسعود، ایستاده بر فراز ارتفاعات شهر تاللان ولایت ننگر افغانستان که در سال ۱۳۹۸ میلادی توسط Pascal Maitre گرفته شده است/ منبع: خبرگزاری Panos

مریم محبتی

رویداد

حوزه هنری خراسان رضوی، بعدازظهر یکشنبه، ۲۶ شهریور ۱۴۰۲، میزبان جمعی از شاعران ایرانی و افغانستانی بود. این جلسه شعرخوانی با عنوان

داشتند. در دفاع از این کشور و ارزش های مردم آن، از مشهد هم کسانی سهم گرفتند. حدود ۲۴ سال پیش جایی در مزار شریف شهید شدند که در صدر آن ها سردار ناصری است که یکی از خیابان های مشهد نیز به نام اوست. این امر نشان می دهد که همواره ارزش های مشترکی بین مردم ایران و افغانستان وجود داشته و دارد که باعث شده این دو ملت در یک سنگر قرار بگیرند و سرانجام کسانی جان خود را از دست بدهند.

سردار شهید محمدناصر ناصری ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ در کنسولگری جمهوری اسلامی در مزار شریف به دست نیروهای جنایتکار طالبان به شهادت رسید.

● برای احیای عظمت گذشته باید دست به دست هم بدهیم

مسئول کمیته فرهنگی شهید احمدشاه مسعود، در ادامه صحبت هایش به این نکته اشاره کرد که هدف از برپایی چنین جلسه هایی صرفاً شعر خواندن و شعر شنیدن و لذت بردن صرف نیست. او گفت: «مایک هدف کلان تر ادنبال می کنیم. بنیاد شهیدشاه مسعود در این مقطع حساس و بعد از تجربه های فراوان، حالا در صدد احیای تمدن گذشته است. سیاست مداران جغرافیای مارا در سده های پیشین بریدند و حالا ما دست به دامان هم زبانان و ادیبان و شعرای خود داریم تا خط کشی های سیاسی و تقسیم بندی های ناسیونالیستی را کم رنگ



معرفی کتاب «شب به خیر آقای توفیق»

تلفیق فوتبال و ادبیات و سینما در یک مجموعه جستار

غم انگیز و اندوه بار اندرس اسکوپار، مدافع فقید کلمبیارد جام جهانی ۱۹۹۴ آمریکا که پس از زندن گل به خودی و بازگشت به کشورش، هدف شلیک ۱۲ گلوله قرار گرفت (ص ۹۹)، با روند برگزاری جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین که یکی از سیاسی ترین جام های جهانی بود و بازی معروف و جنجالی آرژانتین و پرو (ص ۱۰۸)، همه و همه، خواندن جستارهای کتاب را به فرایندی جذاب و غیرقابل پیش بینی تبدیل می کند. همچنین ریتم تند نویسنده در بیان ماجراها و آوردن تک واژه هایی پس از اتمام بعضی جملات (مانند «رب النوع فوتبال برای آن ها سرنوشتی دیگر می پسندید گویا (ص ۲۹)»، «عاقبت به خیر شدن در کره شمالی کار ساده ای نیست. سخت است لاید (ص ۴۷)»، «فوتبال شبیه جادو نیست، البته جادو شاید شبیه فوتبال باشد، شاید (ص ۸۳)») که به یک ویژگی سبکی برای نویسنده تبدیل شده است. لحن کتاب را، البته به نظر حقیر، شبیه گزارش های فوتبال کرده است که در نوع خود، جالب توجه می نماید. در پایان حیفم می آید که این جستار را با تقدیمیه نویسنده در آغاز کتاب و همچنین طرح یک پرسش به پایان ترسانم: «به همسرم که فوتبال دیدن های بی امان من را تحمل می کند، راستی به نظر شما، رابطه میان عنوان کتاب و عکس روی جلد آن چیست؟

شب به خیر آقای توفیق

نویسنده: علی میر میرانی

نشر چشمه، ۱۴۰۲

۱۲۴ صفحه، ۹۸ هزار تومان

شب به خیر آقای توفیق

هیجانات/ ساحت خواسته ها و میل ها) را هدف بگیرند و درگیر خود سازند و مشابه کتابی که در حال معرفی آن هستیم، هم به سطح و عمق دانش ما بیفزایند و هم از نظر عاطفی و احساسی، ما را برانگیخته سازند.

تسلط نویسنده بر ادبیات و سینما در جای جای متن مشهود است، از نام گذاری جستارها با عنوان هایی چون «بازده سامورائی»، «یادآور شاهکار کورو ساوا: هفت سامورائی»، «رؤیای یک بعد از ظهر تابستان»،

(یادآور نمایشنامه شکسپیر: رؤیای شب نیمه تابستان)، «پرواز بر فراز آشیانه فاخته، (یا همان فیلم دیوانه از قفس پرید، ساخته میلوش فورمن با بازی فراموش نشدنی جن نیکلسون)، «می خواهم زنده بمانم، (که عنوان چند فیلم و سریال است با فضل تقدم برای فیلمی به کارگردانی رابرت وایز به سال ۱۹۵۸، کارگردانی که برای اشک ها و لبخندها اسکار گرفت) و «بوز پلنگانی که با آن ها دودیدیم، (یادآور مجموعه داستان کوتاه ماندگار روان شاد بیژن نجدی) گرفته تا اشارات گذرا به نام ها و آثار بزرگان ادبیات و سینما، مانند مهدی اخوان ثالث (ص ۲۶)، گابریل گارسیا مارکز (ص ۳۵) و پابلو نرودا و همفری بوگارت (ص ۱۰۳)، آن هم نه به شکل افراطی و بیرون زده از متن، که کاملاً در خدمت نوشتار و به صورت هدفمند. اشاراتی که صرف کشف آن ها لذت بخش است و یافتن رابطه میان آن ها و موضوع اصلی جستار، چالش برانگیز و جذاب.

افزون بر این ها، قلم شیرین و طناز نویسنده

حاصل جمع عشق به تماشای فوتبال و شیفتگی به ادبیات و سینما، شده است ۳۲ جستار کوتاه، شیرین، دل نشین و برای علاقه مندان به این سه مقوله سحرآمیز، یعنی فوتبال و ادبیات و سینما، خاطره برانگیز و به یادماندنی. این جستارها در قالب کتابی با عنوان «شب به خیر آقای توفیق» که عنوان جستار هفدهم کتاب است و بی ارتباط با عکس روی جلد آن نیز نیست، توسط نشر چشمه، در مجموعه «فوتبال»، این ناشر و در کنار کتاب هایی چون «فوتبال چگونه جهان را توصیف می کند»، «دیوانه های فوتبال»، و «یک بازی دو نیمه ای، به چاپ رسیده است. نویسنده کتاب، در هر یک از جستارها، یک گل، یک گل به خودی، یک خطا، یک اشتباه داوری، یک برگشت یا همان کام یک، یک بازیکن،

یک بازی با یک تیم در یکی از ادوار جام های جهانی، از ۱۹۵۸ سوئدت تا ۲۰۱۸ روسیه را موضوع محوری خود قرار داده و با پرداختن هنرمندانه به آن موضوع، البته با قلمی شوخ و شنگ و چالاک، گاه لبخند ی به لب خواننده می نشاند و گاه، یادآور اندوهی کهنه و به قول خود نویسنده «بیات» می شود، و بدین ترتیب، هم با مرور اطلاعات و دانش فوتبالی، یاری رسان بخش شناختی ذهن خواننده است و هم با یادآوری اشک ها و لبخندها، محرک بخش عاطفی و احساسی درون او. انصافاً حیف است این نکته را نا گفته بگذاریم و بگذریم که کمیاب و نادرند متن هایی که بتوانند هم زمان، دوساحت از سه ساحت درون آدمی (یعنی ساحت باورها و عقاید/ ساحت احساسات، عواطف و



نویسنده
احمد افغانی

